نقد زبان و ادبیات خارجی
Critical Language & Literary Studies

« ۷۵ - ۸۵ »

بررسی نقشمایه‌ی نامه در نمایشنامه‌ی هملت

هلن اولیایی‌نیا[۱]

چکیده

در نمایشنامه‌های شکسپیر نامه نقشی اساسی پیدا می کند و وسیله‌ای می‌شود جهت نمایش ویژگی‌های شخصیتی شخصیت‌های اثر و همچنین افشا و بسط مضامین اصلی نمایشنامه: آنچه نامه‌ها درمورد نویسنده نامه و درباره خوانندگان نامه از طریق واکنش به محتوای آن می‌نمایانند. افزون بر آن، این نامه‌ها تمهیدی جهت ارائه و بسط مضامین محوری نمایشنامه می‌شود. در این نمایشنامه، هملت دو نامه می‌نویسد: یکی به افیلیا که بیانگر احساس و عشق پاک او نسبت به افیلیا است و دیگری نامه‌ای جعلی که موقتاً سرنوشت و مرگ وی را به تأخیر می‌اندازد، دوستان خیانتکار او را به جزای خویش می‌رساند و فرصتی به وی می‌دهد تا مأموریتی را که از طرف روح پدرش به او محول شده به انجام برساند و انتقام پدر را از عموی خود، که قاتل پدر است، بگیرد. در این بحث، نامه‌ی اول مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد تا تأثیر آن را در نمایاندن شخصیت هملت و آنان که به محتوای این نامه واکنش نشان می‌دهند مورد تأکید قرار دهیم. نامه‌ی دوم نیز بررسی می‌شود تا اهمیت آن را به عنوان عامل اصلی سرنوشت، مضمون محوری اثر، مورد بررسی قرار دهیم.

کلید واژه‌ها: شخصیت پردازی، مضمون، نقشمایه نامه، هملت.

دوره دوم، شماره ۳، پائیز و زمستان ۱۳۸۸

۱. استادیار دانشگاه اصفهان

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

هاربج پس از دستیابی به سه نامه خصوصی شکسپیر به همسر و دوستانش که از شخصیت وی به عنوان «مرد خانواده» و «مردی شکیبا و بزرگوار» پرده بر می‌دارد، سخت مشعوف شده بود. مهارت شکسپیر در نامه‌نویسی در این نامه‌ها نمود می‌یابد و هاربج این نامه‌ها را «نامه‌های میمون» نامید پس از اینکه ساموئل دانیل شعری نوشت در مورد نامه‌هایی که زمانی دیگر در قید حیات نیستیم می‌توانند حقایق بسیاری را در مورد ما افشا کنند.

البته با توجه به این واقعیت که زندگینامه شکسپیر همواره ناشناخته و مرموز باقیماند، این نامه‌ها حقیقتی دیگر را در مورد وی برملا می‌کند و آن نبوغ این هنرمند در نامه‌نویسی است که می‌تواند نشانگر علاقه و مهارت وی باشد در بهره‌گیری از نامه‌نگاری به مثابه تکنیک و صنعتی که به بسط و تجلی شخصیت‌ها و مضامین در نمایشنامه‌های وی می‌انجامد.

در *هملت*، شکسپیر از دو نامه در این جهت بهره می‌گیرد: نامه‌ای عاشقانه که هملت خطاب به افیلیا می‌نویسد و نامه‌ی دومی که توسط کلادیوس به پادشاه انگلستان نوشته می‌شود و دو دوست دوران کودکی هملت، یعنی روزنکرانتس و گیلدن استرن، حامل آن هستند تا به محض رسیدن به انگلستان هملت به هلاکت رسد و کلادیوس از تهدید وجود او در امان بماند. ولی هملت با تغییر محتوای نامه، سرنوشت خود و دوستان خیانتکار خود را واژگون می‌کند و پیام جدید نامه به اعدام حاملان نامه ختم می‌شود.

این مقاله کوششی است که اول به بررسی نامه‌ی بسیار کوتاه پردازد که وسیله‌ای برای کشف نویسنده‌ی نامه؛ یعنی هملت، و شخصیت مفسر نامه؛ یعنی پولونیوس، که به آن واکنش نشان می‌دهد. نامه‌ی دوم نیز مضمون سرنوشت در نمایشنامه را باز می‌تاباند: پذیرش اقبال و سرنوشت توسط هملت که در گزارش مکتوب وی به دوست صمیمی‌اش هوراشیو، پرده از بلوغ شخصیتی و فکری و خودشناسی هملت بر می‌دارد.

بحث اصلی

۱. راز نامه هملت به افیلیا

به بت آسمانی روح من، افیلیای آراسته

. . .

تردید کن که ستارگان اخگران آتشینند

تردید کن که خورشید در حرکت است

Archive of SID

www.SID.ir

تردید کن که حقیقت دروغگوست

ولی هرگز در عشق من به خود تردید مکن.

اوه افیلیای عزیز، من در به کارگیری واژه‌های لطیف و زیبا ناتوانم. من هنر به تصویر کشیدن ناله‌های درون را ندارم؛ ولی تو ای خوبترین از من باور داشته باش که تو را بیش از همه دوست می‌دارم. به امید دیدار.

حتی پیش از آن که هملت برصحنه نمایان شود، تماشاگر شاهد شخصیت او در این نامه است. نامه‌ی خطاب به افیلیا حاوی نکاتی است که حقایق بسیاری را در مورد شخصیت هملت می‌نمایاند که بعدها توسط کنش‌ها و واکنش‌های وی بسط یافته و به ثبوت می‌رسد. پیش از هر چیز، نامه عشق پاک هملت را نسبت به افیلیا بر ملا می سازد. او افیلیا را به عنوان «بت آسمانی» روح خود خطاب قرار می‌دهد. چنین بیان و انفجار احساسات از سوی هملت آرام و سربزیر چنان غیرمنتظره است که حتی مادر او گرترود حیرت زده می‌شود به طوری که حرف پلونیوس را قطع می‌کند و می‌پرسد: «این (نامه) از طرف هملت به افیلیا رسیده؟» شگفتی مادر نشان از این دارد که هملت راز این عشق را همواره در قلب خود حفظ کرده و حتی به مادر بروز نداده است. فقط یکبار دیگر ناظر چنین ابراز عشقی نسبت به افیلیا هستیم که آن هم در پایان نمایشنامه و در مراسم تدفین افیلیاست. او به برادر افیلیا، لیرتیس می‌گوید، «من به افیلیا عشق می‌ورزیدم: چهل هزار برادر با تمامی عشقشان نمی‌توانستند با عشق من برابری کنند» (۲۹۲،۱،۵). نایت می‌گوید: «این (امر) به طور دردناکی حقیقت دارد». در تمام طول نمایشنامه، او این عشق را پنهان و سرکوب کرده است، هرگز آن را به ذهن خویش راه نمی‌دهد و حتی در تک گویی‌ها از آن سخن به میان نمی‌آورد. ولی حالا است که صادقانه (در مراسم تدفین) به انفجار می‌کشد» (۱۹۸۹: ۱۱۹).

بنابر این از آنجا که هملت چنین عاشقانه و مخفیانه این عشق را در قلب خود پرورانده، زمانی که در می‌یابد افیلیا به خاطر فرمانبرداری از پدر چه ارزان عشق او را فروخته و نامه‌های خصوصی سرشار از محبت و صداقت وی را به پدر سپرده تا در معرض خوانش دیگران قرار دهد و ادعای خود را مبنی بر دیوانگی هملت بر اثر عشق افیلیا به ثبوت رساند و از عزت بیشتری نزد شاه و ملکه برخوردار شود، خشم وی با همان شدتی بروز می‌یابد که عشقش در این نامه متجلی شد. گزارش افیلیا به پدر در مورد پریشانی هملت، که گویی از وحشت دوزخ گریخته باشد و «بدون کمک چشمها راه خود را می‌یافت» خود گویای خشم هملت و نومیدی وی نسبت به وفاداری افیلیا است. پس جای تعجب نمی‌ماند که هملت در صحنه‌ی «صومعه» با

Archive of SID

www.SID.ir

خشونت و بی‌رحمی کلامی خود افیلیا را به باد شماتت می‌گیرد، خشونتی تکان دهنده که در میان خوانندگان اثر بسیار بحث برانگیز بوده است. گرچه افیلیا از علت واکنش هملت و تأثیر رفتار خود بر او آگاه نیست، تماشاگر آگاه به این واکنش با همدلی می‌نگرد تا با بی‌تفاوتی و حتی بی‌رحمی.

همان‌گونه که در نامه مشهود است، هملت با تمام آنچه حقیقت مطلق انگاشته می‌شد، به دیده‌ی شک و تردید می‌نگرد، اخگر ستارگان، گردش خورشید (که بنابه سیستم بطلمیوسی و پیش از کشفیات نجومی قرن هفدهم سیارهای گردان به دور زمین بشمار می‌آمد)، کذب حقیقت— و همه‌ی آنها را به تناقض‌هایی تبدیل می‌کند تا عشق ژرف خود را مورد تأکید قرار دهد. او بر بسیاری از حقایق بدیهی خط بطلان می‌کشد تا بر صداقت عشق خود تأکید ورزد که هرگز رنگ تردید به خود نگرفته است و نیازی به اثبات ندارد.

حال پولونیوس نامه‌ی هملت را، که گواه عشق اوست، چون کالایی بی‌بها برای معامله آورده است تا «پیشرفت» و «حقانیت» خود را تضمین کند و موقعیت از پیش بالای خود را بیش از پیش تثبیت کند! البته از نظر هملت رفتار پولونیوس آنقدر ابلهانه هست که نفرت او را برانگیزد و در هر فرصتی به رخ او بکشد: او را «ماهیگیر» خطاب کردن که در زمان شکسپیر به فروش نوامیس خود شهرت داشتند. این تهمت سنگین نشان دهنده‌ی آگاهی هملت از مقاصد و نقشه‌های پولونیوس است که فقط در پی «پیشرفت» خویش است. شاهد نصایح پولونیوس به دخترش بوده‌ایم که به او هشدار می‌دهد سوگند و پیمان‌های هملت را فقط «جرقه»هایی بشمارد که «بیش از گرما نور تولید می‌کنند» (۳،۱، ۱۱۸–۱۲۰). ولی خود تردید نمی‌کند از دختر خود استفاده کند تا فرضیه‌ی دیوانگی هملت بر اثر عشق افیلیا را به ثبوت برساند و سروران خود را خوشنود نماید. ویلسون نایت براین باور است که آنچه به مذاق پولونیوس خوش می‌آید همواره ظاهر هر چیز است نه واقعیت آن: نه نفس قضیه بلکه ظاهر آن. دقیقاً همین استدلال دنیوی سطحی است که سخنان پولونیوس بی‌ارزش و پرطمطراق به نظر می‌رسد. . . . حتی نسبت به صحت و ثغم اخلاقیات او شک می‌کنیم، اخلاقیاتی که سطحی است و پایه و اساسی ندارد (۱۹۸۹: ۹۷).

پولونیوس به پسر خود نیز توصیه می‌کند «افکار خویش را به زبان نراند» (۵۹،۳،۱)، در حالی که خود سالوس مسلکانه هرگونه قضاوت بی‌اساسی را به زبان می‌راند به طوری که ناچار است از این بابت اظهار ندامت کند: «متأسفم که با درایت بیشتری در مورد وی قضاوت نکردم» (۱۱۱،۱،۲–۱۱۲). همچنین نایت تصریح می‌کند که «پولونیوس خیلی سریع به ظواهر

Archive of SID

www.SID.ir

بیرونی دل می‌بندد، بدون توجه به آتشی که در لایه‌های زیرین می‌گدازد» (۱۰۰)، هرگز «به ژرفا نمی‌نگرد. بلاهت وی حکمتی عملی به همراه دارد ــ خیلی سهل‌تر است که عمیق ننگرد» (۹۹).

این دقیقاً همان کوته نظری و سطحی نگری‌ای است که پولونیوس در تفسیر سبک و واژه گزینی هملت هنگام خواندن نامه از خود نشان می‌دهد. در حالی که کلادیوس و گرترود برای آگاهی از مفاد نامه بی‌تاب شده‌اند و سراپا گوشند، پولونیوس خوانش نامه را متوقف کرده تا اظهار نظر کند که واژه‌ی «آراسته»، واژه‌ای «نادرست و نازیباست»، در حالی که این واژه، بنابه نسخه‌ی آردن شکسپیر، توسط بسیاری از استادان زبان در قرن شانزدهم بکار رفته است. این اظهار نظر «اندیشمندانه»، بلاهت وی را می‌نمایاند. پرگویی و بیهوده گویی وی گرترود را بی‌حوصله می‌کند و با ناخرسندی از وی می‌خواهد از تعارف کم کند و بر مبلغ افزاید و به اصل موضوع بپردازد. البته این کنایه از یاوه سرایی پلونیوس است که کمترین نشانی از هنر ندارد و شکسپیر به طعنه واژه‌ی «هنر» را بکار گرفته است.

بنابراین تا اینجا نامه‌ی هملت گواهی است برعشق مقدس و بی‌پیرایه‌ی او نسبت به افیلیا که مورد سوتفاهم و سواستفاده قرار می‌گیرد. این خیانت و رساندن پیام خالصانه‌ی عشق او را به گوش نامحرمان هملت برنمی‌تابد و به واکنش شدید نسبت به افیلیا می‌انجامد. پیش از آن نیز از آزردگی هملت از ازدواج مادر با عمویش ــ که در آن زمان ازدواجی حرام محسوب می‌شد ــ آگاه شده بودیم. بی‌مهری افیلیا و رفتار پدر وی مزید برعلت شده و سبب می‌شود هملت بی‌وفایی و خیانت را به همه‌ی زنان، از جمله افیلیا، تعمیم دهد. واکنش پولونیوس به این نامه نمایانگر بلاهت و سطحی نگری اوست که نایت تا آن حد بر آن تأکید دارد.

در نامه، هملت از افیلیا می‌خواهد تردید کند که «حقیقت دروغگوست»، (حقیقت ظاهری که دیگران بدان دل بسته‌اند و او با کنایه و تلخی از آن یاد می‌کند)، ولی هرگز در عشق وی تردید نکند. ایمان او به حقیقت یاد آور این واقعیت است که وی همواره در پی حقیقت راستین و به دور از ریا بوده است. پیش از این شاهد واکنش هملت به واژه‌ی «به نظر می‌رسد» بوده‌ایم. او انزجار خود را از تظاهر و نشانه‌های معمول و مرسوم خطاب به مادر ابراز می‌دارد. او به کنایه به مادر می‌فهماند تمام آنچه گرترود در مرگ پدر به نمایش گذاشت ولی هرگز به آن وفادار نماند ــ از جمله پوشیدن جامه‌ی سیاه عزا، آه‌های جانسوزی که از دل بر می‌آورد، و اشکی که از چشم‌ها جاری می‌ساخت همگی تظاهر به اندوه بوده است. ولی اندوهی از مرگ پدر در دل او می‌جوشد که بسیار فراتر از این نمایش‌های متظاهرانه است (۷۵،۲،۱–۸۵). پس آنچه از نظر دیگران «به نظر می‌رسد» حقیقت باشد برای هملت بی‌ارزش است مگر اینکه در عمل ثابت

Archive of SID

www.SID.ir

شود. به همین دلیل از حقیقت به عنوان «دروغگو» یاد می کند. نایت در مقایسه‌ی هملت با پولونیوس می‌گوید: «هملت به نفس هرچیز نقب می‌زند، او زشتی نهفته در زیر ظواهر فریبنده‌ی زندگی را به خوبی می‌بیند» (۱۹۸۹: ۹۸).

بنابر این، تمام آنچه او را محاصره کرده و دیگران حقیقت می‌شمرند دروغ است: عشق مادرش نسبت به پدر، عشق معبودش افیلیا که به معامله‌ای میان پلونیوس و کلادیوس تبدیل شد، دوستی دوستان دوران کودکی که به جاسوسان کلادیوس علیه او بدل می‌شوند و برادری عمویش که به خیانت و «دروغ» می‌انجامد. تمام موارد فوق از نظر دیگران حقیقت «به نظر می‌رسند»، ولی حقیقت ظاهری جز «دروغ» نیست. گرچه بسیاری از نکات فوق به تدریج بر هملت آشکار می‌شود، ولی عبارات مندرج در نامه نه تنها آئینه‌دار رخدادهای آتی است، بلکه بدبینی او را آشکار می‌سازد. با این حال، نباید این بدبینی را با ساده‌انگاری به قضاوت نشست. هملت شخصیتی آرمانی است که نماینده‌ی دیدگاه شکسپیر است: «شخصیت‌های خوب شکسپیر آرمانی را مثل می‌سازند که از نظر شکسپیر خوب هستند» (هاربج، ۱۹۶۶: ۱۲۴).

همچنین، تکرار واژه‌ی «تردید» دنیایی از معنا را بر ما می‌گشاید که در طول نمایشنامه بسط می‌یابد. ما هملت را شخصیتی افسرده و حساس می‌یابیم که تنها ازدواج مادرش، پیش از قتل پدر توسط عمویش، تمام وجود وی را به پریشانی کشانده است. لوین به ظاهر مجنون او اشاره می‌کند و بردیوانگی هملت به عنوان «ابلهی مبدل یا خردمندی قلب شده» تمرکز می‌کند. او به نقش هملت به مثابه «نادان نمای سقراطی که حکمت را با تناقض و رد آن بکار می‌گیرد» اشاره می‌کند (۱۹۶۸: ۱۲۲–۱۳۵). درواقع همین طور است، به ویژه که لحن کنایه‌آمیز او آئینه‌دار لحن به شدت سقراطی او در تظاهر وی به دیوانگی به عنوان سپری محافظ است. همچنین شاهدیم که همین سوظن و بدبینی اوست که خیانت روزنکرانتس و گیلدن استرن را بر او آشکار می‌سازد. وقتی پولونیوس را می‌بیند که چون سایه وی را دنبال می‌کند، به وی مشکوک می‌شود. او حتی به صداقت و وثوق روح پدر و رازی که از آن پرده برمی‌دارد شک می‌کند. همان‌گونه که بحث شد، صحنه‌ای که توسط افیلیا به پدرش گزارش می‌شود نشان از تنهایی و انزوای هملت دارد. او نمی‌تواند حتی به معبود خود افیلیا اعتماد کند، بنابر این فقط به اتاق او می‌رود و به جای سخن گفتن و سفره‌ی دل را نزد وی گشودن، با تردید به چهره‌ی وی خیره می‌شود گویی چهره افیلیا را چون صفحه‌ی کتابی مورد مطالعه قراردهد. لوی در تفسیر زیبایی می گوید که هملت دریافته است که «بودن، نبودن است»:

Archive of SID

www.SID.ir

در جامعه‌ای که بر فریب و ترس از رسوایی بنا شده است، زندگی کردن به عنوان یک انسان یعنی زندگی کردن چون شبح. در جامعه، هر فردی ترغیب می‌شود خود را صرفاً به صورت ظاهری عرضه کند تا واقعیت درونی را نامرئی سازد. هر فردی از بیم رنج بردن باید دهان بربندد . . . «ولی ای دل بشکن، زیرا باید زبان فرو بندم» (لوی، ۲۰۰۰).

در مقاله‌ای دیگر، لوی به جستجوی هملت به دنبال حقیقت و شناخت اشاره دارد (۱۹۹۹). ولی آنچه متناقض نماست این است که در دنیای قلب شده‌ی دانمارک آن زمان، هملت برای یافتن حقیقت باید به همان شیوه و مرام زمانه اقتدا کند: تظاهر به دیوانگی.

افزون بر آن، گرچه ظاهر شبح حقیقی به نظر می‌رسد، ولی از آنجا که به هیچ ظاهری اعتماد ندارد، به صداقت آن شک می‌کند و تا از صدق آن مطمئن نشود آرام نمی‌گیرد. علت اصلی تأخیر وی در انتقام نیز همین وسواس اوست تا براساس حقیقت و اطمینان دست به عمل زند. بدین سان، تردید و ظن وی در مورد حقیقت ظاهری در پژواک عبارت «تردید» بازتاب می‌یابد.

نامه همچنین تواضع هملت را به نمایش می‌گذارد. در این نامه‌ی کوتاه و زیبا، در چند کلام عشق خود را ابراز می‌دارد ولی اظهار تأسف می‌کند که در «بکارگیری واژه‌های لطیف و زیبا ناتوان است و هنر به تصویر کشیدن ناله‌های خویش را ندارد». برخلاف این شکسته نفسی، بعدها زبان رسا و دلنشین او را در تک گویی‌های او می‌شنویم که قرن‌هاست مورد تفسیر ناقدان قرار دارد و موارد متعددی به دست می‌دهد: سخن وی درباره‌ی صداقت هوراشیو و سالوس و ریای درباریان، آموزش‌های او به بازیگران و هشدار او به آنان نسبت به بازی تصنعی برصحنه‌ی نمایش، سخن وی درباره جمجمه‌ی یوریک و عظمت سزار که اکنون با گل سرشته شده است، سخنان او هنگامی که مصمم است وجدان خفته گرترود را بیدار کند و واژگانی به تیزی دشنه بکارگیرد تا به اعماق قلب وی رخنه کند، سخن او که ازدواج گرترود را «عملی» می‌داند که «متانت را خدشه دار کرده و خون به چهره‌ی حیا دوانده،/ پاکدامنی را ریاکار خوانده و گل سرخ معصومیت را از پیشانی زیبا رویان برداشته و در عوض داغ ننگ بر چهره‌ی عشق پاک می‌نهد» (۳، ۴، ۴۰–۴۵)، سخنان غرای او در بیان انزجار از این جهان دون و به سخره گرفتن روزنکرانتس و گیلدن استرن که آمده‌اند از زیر زبان او راز وی را بیرون کشند، ولی ناچار به افشای راز خود می‌شوند و سرانجام زبان تلخ ولی رسای او علیه افیلیا که تأثیر آنی آن بر او سوگواری افیلیا بر افول شاهزاده‌ای است که زبانزد زمانه و اسوه‌ی متانت بود و صدها سخن نغز و گاه ایهام‌های گزنده که همه شخصیت‌های نمایشنامه را به شگفتی و سردرگمی وا می‌دارد. بنابر این چگونه می‌توان باور داشت که وی فاقد هنر سخنوری است،

Archive of SID

www.SID.ir

مگر این که بپذیریم که خضوع اوست که او را بر این باور داشته که فاقد هنر لازم جهت بیان اندوه درونی خویش است.

اشارت‌های تغییر محتوای نامه‌ی دوم

مضمون سرنوشت و پژواک آن در سخنان هملت سبب شده ناقدانی چون کیتو نمایشنامه را به مثابه نمایشنامه ای مذهبی ببینند (۱۹۶۸، ۱۰۸–۱۱۷). مک در ضمن بحث در مورد تغییر خلق و خوی هملت از ابتدا تا انتهای نمایشنامه، چنین اظهار می‌دارد که هملت بار سنگین «تمامی جهان و شرایط آن را بروجود محدود خود متحمل می‌شود» (۱۹۶۸، ۸۶–۱۰۷). او در می‌یابد قدرتی معنوی است که سرنوشت ما را رقم می‌زند. از آن پس، او با آغوش باز از آنچه سرنوشت و حکمت الهی برای او مقدر کرده استقبال می‌کند. وقتی هوراشیو از وی می‌خواهد بهانه‌ای بیاورد و به بازی مرگبار با لیرتیس وارد نشود، هملت می‌گوید: «حکمتی در سقوط یک گنجشگ است. . . اگر اکنون پیش نیاید، سرانجام پیش خواهد آمد: آنچه مهم است همانا آمادگی است» (۵، ۲، ۲۳۰–۲۳۴).

نامه‌ای که حامل آن روزنکرانتس و گیلداسترن هستند درواقع چون خواست و اراده‌ی خداوند عمل می‌کند و هملت این فرصت را پیدا می‌کند که مفاد آن را تغییر دهد، چرا که زمان مرگ او هنوز نرسیده است، به ویژه که تمام شرایط مهیاست. هملت در گزارش مکتوب خود به هوراشیو می‌نویسد که خواست خداوند بود که «من مهر پدر را که همان مهر پادشاه دانمارک است همراه داشته باشم» (۵، ۲، ۴۸–۴۹). دومین موقعیت، به عنوان نقطه‌ی عطف، ورود کشتی دزدان دریایی است که هملت را از اراده و خواست الهی مطمئن می‌سازد. در اثر همین تغییر خلق و خو و اندیشه است که هملت از این که کنترل خود را در برابر لیرتیس از دست داده اظهار تأسف می‌کند. او اکنون خود را به جای لیرتیس می‌گذارد چون او نیز انگیزه‌ی خود او یعنی انتقام خون پدر را داشته است و وظیفه‌ی خود می‌داند پیش از مسابقه از وی پوزش بطلبد.

بدین سان، نامه‌ای که بنا بود عامل مرگ هملت براساس نقشه‌ی کلادیوس باشد، از سوی خداوند تبدیل به عاملی جهت مجازات دو دوست خائن هملت می‌شود. کیتو مرگ آنان را نتیجه‌ی خواست الهی می‌داند که حتی «فرو افتادن یک گنجشگ را هم تعیین می‌کند چه رسد به سرنوشت روزنکرانتس و گیلدن استرن (۱۹۶۸، ۱۱۲). در نتیجه، نامه رشد شخصیتی هملت و پذیرش سرنوشت توسط او را رقم می‌زند که به او توان مقاومت و ادامه‌ی مأموریت تا انتها را می‌دهد. نامه‌ای که دوستان خائن او را روانه‌ی دوزخ می‌کند، به طور موقت هملت را نجات

Archive of SID

www.SID.ir

می‌دهد، اراده‌ی الهی را برای تکمیل نقشه انتقام عملی می‌کند، روح پدر هملت را از آتش دوزخ می‌رهاند، دانمارک را از حکومت پادشاهی غاصب در امان می‌دارد و مادر هملت را از ادامه‌ی رابطه‌ای گناه آلود باز می‌دارد و بدین سان نقشی فراتر از یک پیام مکتوب ایفا می‌کند. در نهایت، هملت با تغییر محتوای نامه مقدر است زشتی و تباهی را متوقف کرده و «همه چیز را سامان دهد».

با این حال، ممکن است خواننده به شگفت آید که هملت با طبیعتی چنین پاک چگونه می‌تواند با تغییر متن نامه دوستانش را به سوی مرگ سوق دهد. او در نامه‌ی خود به هوراشیو به توصیف وضعیت دشوار خود که با فوجی از دشمنان محاصره شده بود، می‌پردازد و تأکید می‌کند که راه چاره‌ای برای او باقی نگذاشته بودند (۵، ۲، ۲۹-۳۶).

همچنین بنابه نقل قول آرمسترانگ از بحث لکان در مورد هملت (۲۰۰۱، ۷۶-۸۲)، لکان گفتمان بدیعی هملت را عاملی موثر ارزیابی می‌کند. آرمسترانگ هملت را با نویسنده‌ای سورئالیست مقایسه می‌کند که درگیر «نوشتار خود بخودی» و غیرارادی است که سبب می‌شود خود عامل ناخودآگاهی خویش گردد. هملت در برابر هراس‌های خود و مجموعه‌ای از شرایط شومی که از این هراس‌ها ناشی می‌شود، تسلیم می‌شود: این اضطراب‌ها «اعمال وی را سرشار کرده و سبب نوشتن نامه می‌شود» (۸۰). بدین سان، لکان هنرپیشه‌ها را در یک شبه ـ نمایشنامه در حال بازی نقش خود به طور «غیر ارادی» می بیند. این بازیگری البته با یاری اراده الهی و و خوش اقبالی وی مهر شاه را نیز برخود دارد. لکان این رخداد را به شکل رویا می‌بیند، بازنویسی خودبخودی این نامه به مثابه تمثیل درگیری عامل و یا فاعل با ناخودآگاهی و یا رقم خوردن سرنوشت فاعل (هملت یا روزنکرانتس و گیلدن استرن) عمل می‌کند. به عبارتی دیگر، حتی لکان در نگرش پسا ـ ساختارگرایانه‌ی خود بر عملکرد نامه به عنوان عنصری سرنوشت ساز تأکید دارد.

افزون بر آن، نباید فراموش کنیم که قدرت کلام هملت در بازسازی نامه‌ی شاه مجدداً مورد تأکید قرار می‌گیرد: همان کلامی که در نامه به افیلیا به آن زیبایی متجلی شد و از نگاه تنگ نظرانه‌ی پولونیوس پنهان ماند.

نتیجه گیری

سخن کوتاه که دو نامه‌ی مورد بحث در این مقال درخدمت بسط و پرورش کنش، شخصیت و مضامین محوری نمایشنامه است. نامه‌ی اول که توسط هملت به افیلیا نوشته شده

Archive of SID

www.SID.ir

نه تنها تواضع وی را به نمایش می گذارد و قدرت کلامی او را در توصیف موجز عشق خود می‌نمایاند، بلکه صداقت و ایمان وی را به حقیقت پیشگویی می‌کند. افزون بر آن، این نامه آئینه دار رخداد هایی است که ماهیت والای هملت را پیشاپیش آشکار می‌سازد. به کلام دیگر، نامه گواهی دراماتیک است براصول اخلاقی هملت که در طول نمایشنامه مورد توجه موکد قرار می‌گیرد. همچنین واکنش به نامه توسط شخصیتی چون پولونیوس، او را به عنوان قرینه‌ی متضاد هملت رقم میزند و مخاطب را برای شخصیت‌پردازی او توسط شکسپیر آماده می‌کند.

نامه‌ی دوم نیز با مضمون سرنوشت و اراده‌ی الهی پیوند می‌یابد. مضمون پذیرش سرنوشت توسط هملت، که در ابتدای نمایشنامه با نگرش رواقی خود سرسختانه در برابر آن ایستادگی می‌کرد، رشد و بلوغ شخصیتی وی را به نمایش می‌گذارد. تغییر محتوای نامه نه تنها تعیین کننده‌ی سرنوشت حاملان فرصت‌طلب نامه است که عشق و دوستی را با «پیشرفت» خیالی خود معامله می‌کنند، بلکه سبب وقفه موقتی در سرنوشت هملت می‌شود تا او فرصتی یابد و عدالت الهی را اجرا کند. لیت هارت تأکید دارد با توجه به این نکته که در عصر رنسانس پادشاه تصویر خداوند محسوب می‌شد، کلادیوس هم مرتکب برادر کشی و هم خدا کشی می‌شود (۳،۱۹۹۴). پس اراده‌ی خداوند با تغییر محتوای نامه توسط هملت متجلی شده تا هملت بتواند همان‌گونه که با روح پدر پیمان بسته بود به همه چیز «سامان» دهد، حتی اگر ناچار شود برای رهایی سرزمین خود از لوث وجود کلادیوس و تطهیر روح و گناهان والدین خویش، جان خود را فدا کند و حتی توسط دشمن خود فورتین براس، «یگانه مرد زمانه‌ی خود» شناخته شود و در ادبیات جهان جاودانه شود.

مقاله‌ی فوق فصلی از طرح پژوهشی با شماره ۸۶۰۴۰۹ مصوب حوزه‌ی معاونت پژوهشی دانشگاه اصفهان است که نگارنده بدین وسیله از این معاونت جهت حمایت مالی از این طرح قدردانی و سپاسگزاری می‌کند.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

- Armstrong, P. (2001). *Shakespeare in Psychoanalysis*. London: Routledge. Harbage, A. (1966). *Conceptions of Shakespeare*. Massachusetts: Harvard university Press.
- Kitto, H.D.F. (1968). "Hamlet as Religious Drama". In *ShakespeareHamlet: a Case Book.*Ed. John Jump. London: Macmillan.
- Knight, G.W. (1989). *The Imperial Theme*. London: Routledge.
- Leithart, P.J. (1994). "The Serpent Now Wears the Crown: A Typological Reading of Hamlet". *Contra Mundum*. No. 11 Spring 1994.
- Levin, H. (1968). "An Antic Disposition". *Shakespeare: Hamlet, a Case book*. Ed. John Jump.London: Macmillan.
- Levy, E.P. (1999). 'Nor th' exterior nor the inward man': The Problematics of Personal Identity in *Hamlet*. Retrieved @ file://A: \ Levy htm
- Levy, E.P. (2000). "Things standing thus unknown': The epistemology of ignorance in Hamlet". *Studies in Philology*. Spring 2000. Vol: 97, Issue 2, 192-209.
- Mack, M. (1968). "The World of Hamlet". *Shakespeare: Hamlet, a Case Book.* Ed. John Jump. London: Macmillan
- Watson, R. N. (1999). "Tragedy". *The Cambridge Companion to English Renaissance Drama*. Edited by Braummuller, A. R. and Michael Hottaway. London: Cambridge University Press.

Archive of SID

www.SID.ir